

نگاهی به جنبش چپ در دوسال اخیر

(رهائی شماره ۶۸ ، ۲۸ اسفند ۱۳۵۹)

جامعه در تب تغییر و تحول بسر میرود. هر روز واقعه ای جدید و در هر لحظه ای اتفاق غیر قابل پیش بینی شعله مبارزه طبقاتی در ایران را افروخته تر می نماید. تمام نیروهای اجتماعی و بالطبع از آنجا نیروهای سیاسی در پی آن هستند که با تطبیق با وضع موجود و جهت دادن به تحولات آینده مهر خود را بر حوادث جاری بزنند. عرصه های جدید مبارزه سیاسی باز میگردد بدون آنکه مبارزه در عرصه های قبلی جمع بندی گردد. راه ها و روشهای جدید ابداع میگردد بدون آنکه راه ها و روشهای گذشته درستی یا عدم درستی خود را نشان داده باشند. حرکات بقدری سریع است که بناچار تمامی نام آوران گذشته در این چرخش در حد سرباز گمنام تنزل مقام می یابند، و ایده ها، و افکار جدید بسرعت شکل میگیرند. شاید در کمتر مقطعی از تاریخ مان با این چنین معادلات گنگ و مبهم - اما نه آنقدر مخدوش که نتوان سیمای طبقات اجتماعی را از وراء آن ملاحظه نمود - روبرو بوده ایم و شاید نیز هیچگاه - بشرط آنکه نشان دهیم که از قدرت آموزش از تجارب و خلاقیت راهیابی برخورداریم - فرصتی به این گرانبهائی در مقابل خود نیابیم.

اما شرط اول برخورد به امروز، جمعبندی از آنچه است که قبلاً انجام داده ایم. شرط خلاقیت ذهنی برای راهیابی، نشان دادن قدرت از تجربه گیریهای گذشته است. اینکه تا چه حد موفق شویم و تا چه اندازه پیشرفت نمائیم، آنست که ابتدا درک کنیم در کجا قرار داریم، و این امر احتیاج به شناختی جدی از حال و گذشته جنبش کمونیستی دارد. مقصود این مقاله نه یک چنین جمع بندی است. بلکه بر آنیم که در حد اجمال و اختصار تصویری هر چند ناروشن از کارنامه دو ساله چپ ایران ارائه دهیم. در این تصویر عمومی قصد ما نه برخورد مشخص ایدئولوژیک به نظرات مطروحه - امری که تا حد توان در گذاشته و در صفحات همین نشریه و جزوات سازمانی بدان پرداخته ایم - بلکه نتایج عملی و واضحی است که پراتیک این نظرات در جنبش سیاسی ایران بعمل آورده است.



دو سال از مهمترین واقعه ی تاریخ معاصر ایران میگذرد. در این دو سال نیروهای مختلفی که تا قبل از آن یا نقشی در صحنه اجتماعی نداشتند و یا اگر نقشی را نیز بعهد می گرفتند حداقل یک نقش درجه دوم و یا سوم بود، فرصت یافتند که خودی نشان دهند و آنچه را که مدعی متحقق نمودن آن هستند در بوتۀ آزمایش قرار دهند. "حکوت اسلامی" آیت اله خمینی فرصتی یافت تا در عمل نشان دهد که جز پوشاندن حجاب اسلامی بر قامت نظام سرمایه داری، امکان دیگری در مقابل خویش ندارد. بورژوا "لیبرالها" که تا دیروز از عدم وجود آزادی مینالیدند و "متهورانه" به شخص شاه نامه می نوشتند و از عدم وجود لیاقت کافی در اداره ی مملکت گله می کردند و خود وعده حکومتی را می دادند که در آن "آزادی" آن هم از نوع "اسلامی" ذهن کور اندیشان را منور خواهد نمود، نشان دادند که اگر به قدرت برسند، حتی اگر این قدرت خود متزلزل باشد، چندان کم از سلف آریامهری خویش نیستند، و وعده وعیدهای آنان پیرامون دیکتاتوری غیر عریان سرمایه چیزی جز رژه مجدد چکمه ها برای حفاظت از اصول مقدس مالیکت خصوصی نیست. در این میان کمونیستها نیز که تا قبل از آن یکی از فعالترین نقشها را در این صحنه ایفا می کردند - و زندگی سیاسی شان نه از ۱۷ شهریور بلکه از سالها پیش شکل گرفته بود، نیز فرصت یافتند که آنچه را سالها برای رسیدن

به آن خود را به آب و آتش می زدند، یعنی امکان تماس نزدیک با توده ها را، از نزدیک تجربه نمایند. عرصه گسترده مبارزه اجتماعی، آنچنان امکاناتی را فراهم آورده بود که دیگر کمونیستها محتاج نبودند برای تبلیغ اسلحه بدست گیرند. و برای تماس با کارگران ذره بین بدست در محافل مختلف بدنبال کارگران آگاه بروند. هم چپ میتوانست باورهای خود را بهتر در اجتماع بیازماید و هم مردم می توانستند که واقعیت زمینی این قهرمانهای مقاومت و مبارزه را دریابند. زندگی چپ ار محدوده خانه تیمی و تماس محدود به پهنه اجتماع کشانده شد و در این آزمون بود که چپ نیز عدم کفایت خود را نشان داد.

چپ در آستانه

چپ در آستانه قیام، کوله باری از تجارب داشت. بیش از هفتاد سال از ایجاد اولین تشکلهای سوسیال دموکراتیک در ایران و حدود شصت سال از ایجاد حزب کمونیست ایران، و چهل سال از تشکیل حزب توده، و نه سال از آغاز جنبش مسلحانه می گذشت در این کوله بار، مجموعه ی مختلفی از تجارب گرانبها در کنار هم قرار داشت. تجاربی که به دلائل مختلف تاریخی، از آن جمله وجود سازمانی که بتواند بمثابه یک زنجیره ی انتقالی تجارب مختلف این دوران را به یکدیگر متصل نماید و آنان را در هر مقطع نسبت به مقاطع پیش متحول نماید، بطور موازی در کنار یکدیگر قرار داشتند. آنجا نیز که این تجربه امتداد سازمانی می یابد در وجود نحس حزبی است، که جز انحراف و شکست و ارتداد، ارثیه ی دیگری برای نسل جوان کمونیست بجا نگذاشته است. نتیجتاً و لاجرم آنجا که این عدم پیوستگی تاریخی بخواهد بصورت بهم پیوسته در تاریخ عمل نماید، خود نه تنها راهگشای جنبش نخواهد گردید بلکه همچون مانع - تا آنجا که عدم پیوستگی یک جنبش می تواند مانع پیشرفت جنبش باشد - عمل خواهد کرد. نزدیکترین تجربه ی جنبش در آستانه قیام، تجارب بعد از بهمن ۴۹ بود. چپ در آستانه قیام، عمدتاً در سازمان چریکهای فدائی خلق و طیفی که بعدها بعنوان خط سوم مشهور گردید متبلور گردید. سچفخا که در سال ۱۳۵۶ تزه های رویزیونیستی جزنی را بعنوان راهنمای عمل خود انتخاب کرده بود، تبلیغ "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" - سازش با بورژوازی - را وجه همت خود قرار داده بود. سچفخا در این مقطع از یکسو بیانگر رادیکالیسمی بود که با سنن مبارزه مسلحانه و نام شهدای پرافتخار جنبش کمونیستی گره خورده بود، و از سوی دیگر - و از آنجا که این وجه رادیکالیسمش در وجه ایدئولوژیک بشکل کامل منعکس نمی گردید - در تزه های آن سازشی را تبلیغ می کرد که جزنی از حزب توده بعاریت گرفته بود. نظرات سچفخا در آن مقطع نمایانگر عدم پیوستگی تاریخی جنبش کمونیستی بود. سچفخا که اساساً علت وجودیش در نیاز به تغییر و گسستن از حزب توده بود. اما از آنجا که هیچگاه در صدد تئوریزه کردن علت وجودی خویش بر نیامد، و آنچه که نیز انجام گردید کامل و کافی نبود - خود در چنبره ی تفکر غالب در سطح جهانی یعنی رویزیونیسم درگیر گردید. تزه های جزنی بیانگر هر دو این واقعیت، و سچفخا پلی بود که رادیکالیسم جریانات چریکی را از مضمون انقلابی و نقادانه آن خارج و به رویزیونیسم و ارتداد رهنمون سازد. سیر نزولی بعدی سچفخا و حرکت مستقیم آن به سمت حزب توده، نشان داد که رادیکالیسم فارغ از مضمون ایدئولوژیک بود - توانائی مقابله با تحولات سریع جامعه را ندارد.

اما اگر سچفخا با شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری بمیدان آمده بود، با حرکت از این تر و با آن پشتوانه انقلابی در قیام شرکت کرد و رادیکالیسم عملی اش وجه و اعتبار فراوانی برای سچفخا و جنبش کمونیستی فراهم نمود. آن بخش دیگری از چپ - نیروهای خط سوم - که در دام برداشتهای مکانیکی خود از مبارزه اجتماعی در ارائه آنتی تز چریکی به "توده ها" روی آورده بودند - نتوانستند در مقطع قیام چیزی جز "اکونومیسم" را تبلیغ نمایند. آنتی تر مشی چریکی کار "سیاسی - تشکیلاتی" که در دوران خفقان و دیکتاتوری ره آوردی جز کار محفلی نداشت در دوران پر آشوب قبل از قیام نیز نتوانست نمایانگر راه "راستین پرولتری" باشد. دوری از رادیکالیسم انقلابی

قبل از مبارزه توده ای آنهم بنام توده ها، در هنگام اوج گیری مبارزه توده ای جای خود را به گوشه گیری روشنفکری داد.

بدین ترتیب چپ چه آن بخش از آن که خواهان "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" بود و از این راستا مبارزه علیه کل بورژوازی را بفراموشی می سپرد، و چه آن بخش که کار "بین توده ها" را تبلیغ می کرد ولی عملاً به ورطه "اکنونیسم" افتاده بود، در یک فرصت کم نظیر تاریخی نه تنها نتوانست همچون سالهای گذشته نقش مهمی به عهده داشته باشد، بلکه حتی موفق نشد با قبول یک نقش تبعی زمینه ساز مبارزات آتی باشد. شکل گیری این مشی فکری در جنبش کمونیستی زمانی آغاز گردید که از یک سو جنبش چریکی بمثابه یک آلترناتیو جدید در مقابل سیاست احزاب رویزیونیست در کشورهای مختلف بخصوص امریکای لاتین در حال تجربه شدن بود و از سوی دیگر اندیشه مائوتسه دون خود را بعنوان تکامل منطقی مارکسیسم - لنینیسم در جنبش کمونیستی جهان عرضه می کرد. کمونیستهای ایران نیز نمی توانستند خارج از این تحول فکری در جنبش جهانی کمونیستی به حیات سیاسی خویش ادامه دهند. بدین ترتیب ما با برخوردهای تئوریک بظاهر متناقضی از جانب جریانات مختلف سیاسی مواجه می شویم. بسیاری از کمونیستهای ایران صادقانه و با برخورد شخصی - اما نه همه جانبه - بسمت تدوین تئوریه و سازماندهی تشکیلاتی گام بر میدارند، که بتواند به مبارزه مسلحانه در جامعه تحقق بخشد. و تعدادی نیز در تفکر نفوذ به میان توده ها، بکار سیاسی و توده ای صرف میپردازند. اما عدم وجود یک تئوری منسجم و شهادت رفقائی که توان سیاسی و فکری تدوین یک مشی همه جانبه و ایجاد یک بدیل انقلابی در مقابل سیاستهای رویزیونیستی را داشته، و همچنین سطح نازل فرهنگی جنبش کمونیستی ایران، که این جنبش را در مقابل نفوذ ایدئولوژیهای غیرکمونیستی تاثیر پذیر می نمود رادیکالیسم رفقا آنها را از مشی به عملکرد و سپس از عملکرد به یک ظاهر رادیکال و سپس از این ظاهر رادیکال به یک واقعیت رویزیونیستی استحاله داد. بسیاری از منتقدین راست این نظریه برای پوشاندن بی عملی صرف خود در آن دوران بر آنند که استحاله این مشی را از یک مشی انقلابی به یک مشی رویزیونیستی صرفاً در قبول مشی چریکی است. ولی واقعیت این است که بررسی این "استحاله نظری" بدون پرداختن به پایه های ایدئولوژیکی که چنین استحاله نظری حول آن انجام گرفته است، امکان پذیر نیست. در حقیقت این قبول یک مشی در مقابل مشی دیگر یا حتی وجود خطوط متفارق فراوان در دو یا چند تئوری سیاسی، عین وجود دو یا چند ایدئولوژی مختلف و حتی متناقض نیست. مشی مبارزه مسلحانه، علاوه بر دلائلی که در بالا برشمردیم از آنرو نتوانست بدیل انقلابی در تمام سطوح - در مقابل سنن منسوخ جنبش کمونیستی ارائه دهد که نتوانسته بود از پایه مشی تفکر حاکم گذشته را مورد نقد قرار دهد.

اندیشه مائوتسه دون و طرفدارنش نیز سیر مشابهی را طی می نمایند. نقد فرمالیستی و جانبداری که در دعوای سیاسی چین و شوروی نسبت به سیاستهای رویزیونیستی شوروی شکل میگردد، پوپولیسم را در مقابل رویزیونیسم عرضه می کند. اما این "بدیل" نیز از آنجا که پایه های حرکت ایدئولوژیکش یکسان با همان مشی است که مبارزه مسلحانه را بعنوان مشی سیاسی خود انتخاب کرده بود، بعد از چپ و راست زدن های فراوان عملاً در مورد اساسی ترین مسائل سیاسی جنبش چپ با نیروهای دیگر جنبش کمونیستی به یک نتیجه میرسد:

◆ - هر دو در تئوری و سپس در عمل - علیرغم محدودیتهای عملی - از ایجاد صف مستقل در مبارزاتی که منجر به قیام گردید سر باز میزنند.

◆ - و بالنتیجه هر دو عملاً رهبری بورژوازی - در اشکال مختلف از تبلیغ جبهه واحد ضد دیکتاتوری گرفته تا اشکال مشخص فعالیت اکنونیسمی - کار سیاسی - تشکیلاتی صرف را در این جنبش قبول می نمایند.

◆ – موضع هر دو جناح نسبت به نقش رهبری روحانی یکسان است. زیرا در تئوریهای خلقی آنان خرده بورژوازی می تواند مثلاً نقش انقلابی را بازی نماید و نتیجتاً نوعی همسوئی با آن را تبلیغ می کنند.

و بدین ترتیب این دو تئوری بظاهر متناقض در آن جا که پاسخ صحیح انقلابی نسبت به اساسی ترین مسائل مرحله ای جنبش کمونیستی بسیار ضروری است به نتیجه واحدی می رسند و حتی در زمینه سازی برای بهره برداری در فعالیتهای آتی – برای کل جنبش کمونیستی – ناموفق می مانند.

چپ بعد از قیام

این پیکره بظاهر متناقض – اما در واقع شعب مختلف تفکر استالینیستی – در فعل و انفعالات سریع بعد از قیام دچار ابهامات فراوان می شود. آنچه که بعنوان نموده های مشخص ناتوانی مجموعه چپ در دوران قبل از قیام بود در دوران بعد از قیام بصورت ناتوانی عمومی اظهار وجود می نماید. این ناتوانی عمومی – که در حقیقت چیزی جز انعکاس ناتوانی ایدئولوژی استالینیستی برای یافتن یک راه حل انقلابی نیست – خود را در ابعادی بمراتب وسیعتر و عمیقتر در این دوران نشان می دهد. این ناتوانی سیاسی در برخورد به مسائل مهمی چون هیئت حاکمه – دولت موقت، خط امام، شورای انقلاب، برخورد به مبارزه دموکراتیک – حقوق دموکراتیک اقشار و طبقات مختلف، ملیتها، زنان، دریافت از امپریالیسم، جریان گروگانگیری، ضد امپریالیستی بودن خرده بورژوازی، چگونگی برخورد به اتحاد عمل و سپس وحدت نیروهای جنبش کمونیستی، چگونگی ارتباط با طبقه کارگر و بروز می کند.

درست است که این دو مثنی بعد از قیام بشدت از یکدیگر دوری می جویند، اما در اینجا نیز این خطوط بظاهر متفاوت و یا حتی متناقض، بلکه دو بیان از یک ایدئولوژی واحد است. بینش عمومی هر دو این جریانات نسبت به مسائل اساسی انقلاب و از آنجا ساختمان سوسیالیسم، یکسان است بی جهت نیست که علیرغم مواضع سیاسی بظاهر متناقض در عمل اجتماعی و آنجا که عمل مفهوم تاریخی می یابد – انقلاب – یکسان عمل می نماید. آنان که مبلغ تئوری جبهه واحد ضد دیکتاتوری بودند. در ادامه طبیعی حرکتشان ابتدا "دولت موقت" را تأیید و از آن حمایت می کنند. این جریان فکری همچنان که در قیام از موضع مستقل حرکت نکرد و اساساً در سیاست رویزیونیستی اش – حداقل در تئوری و در این مقطع – مسئله ای بنام هژمونی طبقه کارگر مطرح نیست. بیک باره در کنار "بورژوازی ملی" قرار می گیرد که گویا بنا است علیه امپریالیسم امریکا مبارزه نماید، سازش طبقاتی با بورژوازی – این رکن اساسی اندیشه استالینیستی و رویزیونیستی – در اشکال مختلف پس از آن نیز ادامه می یابد. با توده ای تر شدن مواضع این جریان فکری – سچفخا – و با قبول مثنی راه رشد غیرسرمایه داری، "ناگهان" این جریان تغییر موضع می دهد. اما این تغییر موضع نیز از آنجا که اساساً در تعقیب همان مثنی سابق، یعنی قبول رهبری غیر پرولتری است این جریان را بدنباله روی کور و کارگزار خرده بورژوازی سنتی تبدیل می کند "بازرگان" جای خود را به خط امام میدهد. شورای انقلاب که روزی متهم به سازشکاری بود به یک "نهاد مترقی" تبدیل می شود و سچفخا (اکثریت) از زیر پرچم زرد بورژوازی به زیر پرچم سبز خرده بورژوازی باز میگردد و بدینسان نشان میدهد که از "قیام" هیچ چیز نیاموخته است.

اما این هنوز آغاز کار است سچفخا (اکثریت) در مبارزه دموکراتیک نشان میدهد، که انحلال طلبی در صفوف اقشار غیر پرولتری تا چه حد در ارائه یک تصویر مسخ شده از کمونیسم موثر است. هنوز فریادهایش از خودکامگی های "قشریون متعصب" در سرکوب آزادیهای دموکراتیک در هوای "تازه بهار آزادی" به گوش می رسد که ناگهان "قشریون متعصب" تبدیل به "آزادخواهانی" می گردند که گوئی اساساً "دمکراسی" با آنان متولد شده است. ایشان هورا کنان از بستن کلوب "لیبرالها"

توسط هادی غفاری فاشیست، پشتیبانی می نمایند و بعد سر و کله اشان در میان صفوف حزب الله پیدا می شود و مبارزه برای ابتدائی ترین آزادیهای انسانی از نظرشان، جزء توطئه های ستون پنجم محسوب می گردد. مبارزه برای حقوق ملیتها، جای خود را به جاسوسی برای رژیم جمهوری اسلامی میدهد و تسلیم طلبی تابدان حد رشد می کند که مبارزه برای حقوق ملی عملاً جزء برنامه های ضد انقلابی محسوب میگردد. این استنتاجات و استنتاجات نظیر آن خود ناشی از برداشتهای ایدئولوژیک نادرست از مرحله انقلاب - انقلاب دمکراتیک - است، بنابر این :

یا باید با بورژوازی (ملی) علیه امپریالیسم جنگید، یا با خرده بورژوازی متحد گردید و علیه امپریالیسم و سرمایه داری (وابسته) جنگید، و یا با هردو اینها جبهه متحد خلق را تشکیل داد. یعنی از آنجا که در میان امکانهای فوق، امکان هژمونی پرولتاریا وجود ندارد. پس بناچار باید هژمونی یکی دیگر از جریانها را پذیرفت. بناچار صف مستقل جنبش کمونیستی معنی مشخصی نمی یابد.

درک چنین جریانی، از ارتباط با طبقه کارگر و مسئله وحدت در جنبش کمونیستی، نیز درکی سرا پا نادرست و مکانیکی است. طبقه کارگر در اینجا دنباله روی جریانی است که خود را نماینده آن طبقه می پندارد و گسترش کمی - نه کیفی حاصل از ادغام جنبش سوسیالیستی با جنبش طبقه کارگر - خود را پیش شرط "ایجاد" حزب طبقه کارگر میداند. و دیگر جریانها کمونیستی نیز یا همه جزء طیف هوادار این مجموعه محسوب می گردند و یا خارج از جنبش کمونیستی قرار دارند. انحلال طلبی در مقابل بورژوازی، وجه متکامل خویش را در به انقیاد آوردن طبقه و دیگر جریانها می یابد. در اینجا نیز این درک استالینیستی و مکانیکی از مسئله پروسه تشکیل حزب - در برخورد اکونومیستی نسبت به طبقه کارگر برخورد دنباله روانه طبقه نسبت به نماینده انتصابی - و انکار کمونیستی بودن سایر نیروها - در سکتاریسم محض، خویشان را به نمایش می گذارد. جریانی که معتقد به انقلاب دموکراتیک، خواهان مناسبات اجتماعی نامعینی است که در آن بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتاریا سهامداران عمده هستند، و ایجاد حزبی است که از گسترش کمی یک سازمان بوجود می آید و رهبر این پرولتاریا می گردد، لاجرم باید به راه رشد غیرسرمایه داری - محتوای واقعی تمام انقلابات دموکراتیک در عصر حاضر - معتقد گردد، مبارزه برای آزادیهای سیاسی را "لیبرالی" پندارد و یک درک غیرطبقاتی از دولت ارائه دهد، و راهی را می پیماید که سچفخا (اکثریت) از رادکالیسم در عمل تا رویزیونیسم، استالینیسم در جهان بینی و پراتیک بپیماید.

جریان دوم فکری - سازمانهای خط سوم نیز همین تزلزلها را اما بگونه ای دیگر در برخورد به وقایع نشان میدهند. در ابتدای مواضع شان را در مقابل هیئت حاکمه، برحسب مانورهای سیاسی و نه تحلیل از مناسبات حاکم تعیین می نمایند. سپس با دیدن این مانورها به تحلیل می پردازند. در تحلیلهای خط سوم عبارت "بورژوازی ملی"، "بورژوالیبرالها"، "خرده بورژوازی سنتی"، شورای انقلاب"، "دولت موقت و گاه آنقدر پس و پیش و درهم استفاده می گردد که در حقیقت مشتبی شعار جایگزین یک تحلیل عمیق و همه جانبه می گردد. نه تنها قبول تز انقلاب دمکراتیک بلکه قیام و پی آمدهای آن برای این رفقا چنان گیج کننده بود، که اساساً امکان یک تحلیل مشخص را برایشان بوجود نمی آورد. حتی "وحدت" از نوع "کنفرانس وحدت" هم نتوانست امکانات تدقیق یک سیاست فعال را برای این بخش از جنبش فراهم آورد و در این مورد نیز احتیاج به زمان بود که این گرایشها بتوانند خود را با واقعیات متحول جامعه انطباق دهند. واقعیاتی که به روشن شدن مرزبندی درونی آنان، خارج شدن بخش راست - اتحادیه کمونیستها - از این مجموعه و تبلور وجودی آنها در سازمانهای "پیکار" و "رزمندگان"، "وحدت انقلابی" (که سرنوشتش هنوز نا معلوم است) انجامید. تفوق تشکیلاتی بر ایدئولوژی در پیکار و وحدت سیاسی در رزمندگان مانع نگردید که زیگراگهای سیاسی این جریانها مشهود نگردد: موضع قاطع آنان در مورد دولت، نیز از آنجا که از بینش توجیه گریانه ی دولت در جمهوری دموکراتیک خلق نشأت می گرفت نتوانست آنان را از افتادن در دام پراگماتیسم و سپس ولونتاریسم عامیانه (طرح تعرض انقلابی بدون ارائه تحلیلی پیرامون شرائط انقلابی و نظریاتشان در باره انقلاب) مصون دارد. بنظر "پیکار" تا مدتی شورای انقلاب ضد انقلاب نبود چون با دولت (کابینه) ادغام نگردیده بود و بنظر رزمندگان در بحبوحه جنگ حکومت مستقل میشد و دفاع از آن در مقابل عراق جزء ضروریات محسوب می گردید. در فرهنگ سیاسی "پیکار" چنان این ولونتاریسم عامیانه، رشد مینماید که خود را "رهبر" جنبش کمونیستی می انگارد (هر چند بعدها بصورت خجالتی در ستون پاسخ به نامه ها آنها به شکل دو پهلو و قابل

تغییر رد می کند). و در رزمندگان وحدت سیاسی در عرض چند ماه تبدیل به تشدید اختلافات ایدئولوژیکی می گردد.

در مورد مبارزه دمکراتیک نیز نمی توان کارنامه ی درخشانی را برای جریانات خط سوم پر شمرد. برای این جریانات، مبارزه دمکراتیک تا زمانی مطلوب و ضروری است که ایشان قادر به تأمین و یا حفظ هژمونی سازمانی باشند. شاید یکی از نادرترین اتفاقات سیاسی در دنیا باشد ولی این یک حقیقت است که کسانی که به انقلاب دموکراتیک معتقد هستند، حتی یک تحلیل جامع، و رهنمود مشخص درباره "پیکار دمکراتیک" منتشر نموده اند. خط سوم در برداشت از مسئله وحدت نیز برخورد متفاوتی از همتای رویونیستی اش نشان میدهد. در جریان کنفرانس وحدت نیروهای خط سوم نشان دادند درک شان از مسئله وحدت تا چه حد سکتاریستی است. سکتاریستی از آن رو که این کنفرانس محوری گردید برای بلعیده گروههای کوچکتر توسط گروههای بزرگتر. درک مکانیکی از کار "سیاسی - تشکیلاتی" درکی که برداشتش از مسئله وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد "حزب طبقه کارگر" عملاً در حد توافق نیروهای طرفدار طبقه کارگر خلاصه می گردد. نمی تواند راه حل بهتری جز "وحدت باسمه ای و بلعیده شدن" - بجای تجانس - ارائه دهد. بی جهت نبود که با گذشته زمان این سازمان ها در مقابل امواج پرتلاطم مبارزه طبقاتی در ایران دچار سرگیجه شدند. وحدت انقلابی چند پاره، رزمندگان منشعب و متشتت، و پیکار با چماق تشکیلاتی براه خود ادامه دادند. راست روی بخشهایی از جریانات خط سوم در طول این دو سال و ذهنی گری بخشهایی که شرایط امروز را اعتلای انقلابی می دانند و لاجرم چپ روی بدنبال آن، تشتت سیاسی در تبیین ماهیت حاکمیت جدید، یکسان قلمداد نمودن مبارزه دموکراتیک با مبارزه ای که گروه خاص خودشان رهبری آنرا دارد برخورد مکانیکی و ایضاً سکتاریستی به مسئله وحدت در درون جنبش کمونیستی، برخورد فرقه گرایانه نسبت به مسئله اتحاد عمل، اجزاء کارنامه دو ساله ی این بخش از جنبش را بعد از قیام نشان میدهد.

در علت یابی انحرافات و ندانم کاریهای این بخش - که در پاره ای از اصول مثل مرحله انقلاب، مبارزه دموکراتیک و وحدت در صفوف جنبش کمونیستی - کارگری ایران، بابخش دیگر - فدائیان - مشابه است. ما به رد پائی آشنا بر می خوریم: تغذیه از منبع حاکم فکری در جنبش کمونیستی ایران: استالینیسیم. اندیشه های فرمالیستی، استالینیستی مائوئیستی - برای هر یک از مسئله مطروحه در فوق جواب از پیش ساخته ای را ارائه که چهار چوب اساسی آن همان هائی است که پراتیک فعلی جنبش کمونیستی جهانی آنرا از نقطه نظر ایدئولوژیک بی اعتبار و از نقطه نظر تاریخی منسوخ نموده است. و از این رو - همانند رقیب فعلی اش - قادر به ارائه یک راه حل انقلابی برای خروج از بن بست فعلی جنبش کمونیستی نیست. (۲)

چپ مستقل و دیگر

نیروهای پراکنده چپ مستقل در قیام نقش مؤثری را بعهده نداشتند. علت آن از یکسو کمبود نیروی کمی و از سوی دیگر عدم تجربه کافی عملی و همچنین نامأنوس بودن تحلیلهای این بخش از جنبش که دیر زمانی از آغاز تشکیل آن نمی گذشت، بود. اما اثبات عملی کارا نبودن خطوط غالب در جنبش کمونیستی، برای آن بخش از کمونیستها که از آگاهی نسبتاً بیشتری برخوردار بودند و ناکافی بودن تحلیلها برای بررسی مسائل حاد جنبش به نیروهای چپ مستقل - که با تحریم رسمی دیگر نیروهای چپ نیز مواجه اند - امکان رشد داده است. در این میان جریان تازه از راه رسیده ای بنام "راه کارگر" با آن برداشت عجیب از حاکمیت - کاست حکومتی - در ردای چپ مستقل به میدان آمد. اما دیری نپائید که این "ستاره" نیز افول نمود. "کاست حکومتی" بدون هیچ گونه تحلیلی پس گرفته شد. و مواضع بغایت راست و منحرف این جریان در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی و طبقاتی، تأیید گروگان گیری، نادرست دانستن مبارزه دموکراتیک در شرایط جنگ، و بالا بردن تولید در کارخانه ها، روشنتر شد. "راه کارگر" که خود را بعنوان خط چهارم در جنبش کمونیستی ایران معرفی می کرد نشان داد که از بسیاری لحاظ به حزب توده و فدائیان (اکثریت) نزدیکتر است، تا به جریانی که بخواهد در تئوری و عمل از محدوده تعیین شده توسط ایدئولوژیهای رسمی این جریانات فراتر رود. "راه کارگر" به نیت ارائه خویش بعنوان بدیل چپ مستقل به میدان آمد ولی از آنرو که انتقادش به مشی مبارزه مسلحانه از زاویه محافظه کارانه، و نقدش به

پوپولیسم از دیدگاه رویزیونیستی بود خود در این میان مغلوب گردید و امروز در گذار بین نیروهای رادیکال در جنبش کمونیستی (رادیکال از نقطه نظر سیاسی نسبت به حاکمیت) و رویزیونیستها در حرکت است. حرکتی که راهی جز پیوستن به " اردوگاه سوسیالیسم" را در مقابل خود ندارد.

بررسی عملکرد اقلیت احتیاج به زمانی بیشتر دارد، دیر زمانی از تشکیل اقلیت نمیگذرد و بسیاری از وجوه ایدئولوژیک آن هنوز مشخص نیست. .. با استناد به مواضع سیاسی آنان نسبت به حاکمیت، و با دفاع احساسی از مبارزه مسلحانه، و اعلام برخی مقولات نظری نمی توان کارنامه این بخش را مورد نقد قرار داد. تروتسکیست ها نیز که خود را در این سوی خط و در اردوگاه "چپ مستقل" می دانند نیز نشان دادند که "مارکسیسم انقلابی" آنان تا چه اندازه مشابه همتای استالینیستی که خود را "دشمن" آن قلمداد می کنند، می باشد. موضع گریهای بظاهر رادیکال این بخش نیز بلافاصله در مقابل آفتاب واقعیات رنگ باخت. "حزب کارگران سوسیالیست" که همگان البته بجز خود، را "سانتریست" و "ماورا چپ" میدانست. بعد از انشعاب و آغاز جنگ خود سر از سانتر در آورد و با منشعبین خود به نتیجه ی واحدی رسید: حمایت از خرده بورژوازی، و بالنتیجه نشان داد که از نظر بینشی با دیگر نیروهای رویزیونیست تفاوتی ندارد.

سازمان اتحادچپ که اساس تشکیل اش نه وحدت ایدئولوژیک بلکه وحدت سیاسی بود، نیز دچار تغییر و تحول گردید و دیری نپائید که خود به دو نیم شد. نیمی نام سازمان مبارزه در راه ایجاد جنبش مستقل کارگری را بر خود نهاد. اما این نیم نیز در اثر بروز اختلاف شدید در باره ی جنگ ایران و عراق از هم پاشید. نیم باقیمانده یعنی اتحاد چپ نیز بعد از تجربه جبهه دمکراتیک و انشعاب مذکور فعالیت تئوریک را هدف اصلی خود قرار داد. ولی از آنجا که لازمه ی هر فعالیت جدی در این زمینه یا هر زمینه دیگر، حداقلی از تشکیلات است هنوز این فعالیتها ثمره ی قابل توجهی نداشته اند. (۳)

قطب بندی جنبش

عمده ترین روند حاکم در جنبش کمونیستی در دو سال گذشته، قطبی شدن آن است. بخش نسبتاً مهمی از جنبش به راست کشیده شد و نتیجتاً از نظر کمی توان چپ را در مبارزات روزمره ی سیاسی اش تقلیل داد. اما این تقلیل توان کمی، به هیچ وجه بمعنای تقلیل توان کیفی چپ در مبارزات اجتماعی نیست، بلکه بالعکس چپ آموخت و یا بیشتر بگوئیم باید آموخته باشد که برای مبارزات آتیه اش احتیاج به سلاح سیقل یافته تر ایدئولوژیک دارد. تشدید بحث های ایدئولوژیک تئوریک و سیاسی در درون سازمانها حول اساسی ترین مسائل آن هم در میان جریاناتی که بسیاری از ایده هایشان تغییر ناپذیر جلوه می نمود، انشعاب در جریانات مختلف سیاسی کوششهای جمعی سازمانی و پراکنده برای دستیابی به و یا تقویت آلترناتیو انقلابی، بازتاب روندی است که امروزه در جنبش کمونیستی ایران مشهود است. در این روند:

" راه کارگر" به "اکثریت" و "اکثریت" به "حزب توده" نزدیک شده است و نتیجتاً رویزیونیسم در جنبش تقویت گشته است.

"وحدت انقلابی" علناً به چند نظر تقسیم شده و توانائی چندانی ندارد، و "رزمندگان" در مرز پیوستن به "پیکار" است و نتیجتاً خط سوم در "پیکار" تجلی خواهد یافت.

"اقلیت" با حرکت از یک نقد سیاسی نسبت به موضع "اکثریت" در قبال حاکمیت و چگونگی مسئله ی دمکراسی سازمانی با انشعاب خود به تقویت چپ مستقل کمک نموده است اما هنوز تا تبدیل شدن به یک جریان قوی سیاسی، تشکیلاتی و ایدئولوژیک راه درازی را در پیش دارد.

چپ مستقل میروند تا بتواند خویشتن را بعنوان بدیلی در جنبش کمونیستی بنمایاند.

نیروهای در حال نوسان بین بخشهای مختلف - "طوفان" (حزب و سازمان)، "اتحادیه کمونیستها" و انواع و اقسام گروه های دیگر از این دست در اثر ناتوانی تئوریک و یا بی عملی صرف عملاً دیگر حضور فعالی در جنبش ندارند.

و بدین ترتیب جنبش کمونیستی ایران در مقطع حساس و در مقابل وظائف بسیار سنگین قرار می گیرد - وظائفی که بشرط بر خورد خلاق نسبت به آن میتواند راهگشای اعتلای آینده جنبش سوسیالیستی ایران شود.

یاد داشتها

۱ - آرشیو سازمان وحدت کمونیستی

۲ - از آنجا که قصد این مقاله بررسی سازمان های سراسری بوده است، کارنامه "کوموله" مورد بررسی قرار نگرفته است.

۳ - بررسی نقادانه ی فعالیتهای سازمانی خود و چگونگی برخورد به معضلات مورد بحث را به مقاله ای دیگر موکول مینمائیم. اما پرواضع است که سازمان ما نیز دارای کمی و کاستی هائiest که ما در آینده بدان خواهیم پرداخت.